

# درباره معنای فعل

با دل نازک ملایم ساز خلق خویش را  
بیش تر از موم می باشد حصار آینه را (صائب، ج: ۱: ۱۲۳)  
البته در ادب فارسی ترکیبات بسیاری با آینه ساخته شده است؛ هم چون آینه زانو (= کاسه زانو)، آینه بخت (= آینه‌ای که در مجلس عقد زناشویی، برابر عروس نهند)، آینه چینی (= آینه از مس و نقره و برنج)، آینه آسمان (= کنایه از خورشید)، آینه دل، آینه دق، آینه اسکندر و ... که در این مقاله مجال پرداختن به آنها نیست.

## پی‌نوشت

۱. آراستن خود به جامه و غیره.

## منابع

- ۱- ابوالقاسم فردوسی؛ شاهنامه، به کوشش و زیر نظر سعید حمیدیان، چاپ ششم، نشر قطره، نُه جلد، ۱۳۸۲.
- ۲- ابوطالب کلیم کاشانی؛ دیوان، مقدمه مهدی افشار، چاپ اول، انتشارات زرین، ۱۳۶۲.
- ۳- افضل‌الدین بدیل خاقانی؛ دیوان، مقابله و تصحیح و مقدمه و تعلیقات به کوشش سید ضیاء‌الدین سجادی، چاپ هفتم، انتشارات زوآر، ۱۳۸۲.
- ۴- خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی؛ دیوان، به کوشش صفر صادق‌زاد، تهران، نشر قطره، چاپ چهارم، ۱۳۷۹.
- ۵- دهخدا، علی اکبر؛ لغت‌نامه، انتشارات دانشگاه تهران، پنجاه جلد، ۱۳۳۷.
- ۶- سجادی، ضیاء‌الدین؛ فرهنگ لغات و تعبیرات با شرح اعلام و مشکلات دیوان خاقانی شروانی، چاپ دوم، انتشارات زوآر، دو جلد، ۱۳۸۲.
- ۷- شمیسا، سیروس؛ فرهنگ اشارات ادبیات فارسی، چاپ اول، انتشارات فردوس، دو جلد، ۱۳۷۷.
- ۸- گلچین معانی، احمد؛ فرهنگ اشعار صائب، دو جلد، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳.
- ۹- لاله نیک چند، بهار؛ بهار عجم، فرهنگ لغات ترکیبات کنایات و امثال فارسی، سه جلد، چاپ اول، تصحیح کاظم دزفولیان، انتشارات طلایه، ۱۳۸۰.
- ۱۰- محمد صائب تبریزی؛ دیوان، به کوشش محمد قهرمان، چاپ چهارم، انتشارات علمی و فرهنگی، شش جلد، ۱۳۸۳.
- ۱۱- محمد غیاث‌الدین رامپوری؛ غیاث‌اللغات، به کوشش منصور ثروت، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۱۲- محمد نجیب کاشانی؛ کلیات نجیب کاشانی، به مقدمه و تصحیح و تعلیقات اصغر دادبه و مهدی صدیقی، چاپ اول، انتشارات میراث مکتوب، ۱۳۸۲.
- ۱۳- معین، محمد؛ فرهنگ فارسی، ۶ جلد، چاپ شانزدهم، انتشارات امیرکبیر، چاپ شانزدهم، ۱۳۷۹.
- ۱۴- نجم‌الدین رازی؛ گزیده مرصاد العباد، به انتخاب و با مقدمه محمد امین ریاحی، چاپ ششم، انتشارات علمی، ۱۳۷۳.
- ۱۵- وارسته لاهوری (سیالکوتی)، فرهنگ مصطلحات‌الشعرا، چاپ اول، مؤسسه پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۶۴.

## چکیده

در این مقاله کوشیده‌ایم، ضمن ذکر دلایل و شواهدی از «باب شیر و گاو» از کتاب کلیله‌ودمنه درباره معنای فعل «درگردانم» در جمله «می‌اندیشم که به لطایف‌الحیل و به هروجه که ممکن گردد بکوشم تا او را درگردانم» توضیح دهیم.

## کلید واژه‌ها:

کلیله‌ودمنه، باب شیر و گاو، فعل درگردانم.

## مدخل

در کتاب ادبیات فارسی سال سوم دبیرستان، رشته ادبیات و علوم انسانی، در درس «باب شیر و گاو» از کتاب کلیله‌ودمنه توضیحی در صفحه ۵۶ کتاب درسی درباره معنای فعل «درگردانم» از صفحه ۵۳ کتاب آمده است، که در این جا برآنیم تا آن را بهتر بشناسیم.

مسعود دلاویز  
کارشناس ارشد زبان  
و ادبیات فارسی  
دبیر آموزش و پرورش

در این کتاب (ادبیات سال سوم علوم انسانی) فعل «درگردانم» در جمله «می‌اندیشم که به لطایف‌الحیل و به هروجه که ممکن گردد بکوشم تا او را درگردانم» به صورت «منصرف کنم» معنی شده است که با توجه به فحوای کلام و سیاق سخن و نیز شواهد و سخنانی که به دنبال آن در اصل داستان می‌آید، این معنی چندان با اصل کلام و جمله و کل مطلب، سازگار نیست.

در این کتاب  
(ادبیات سال  
سوم علوم  
انسانی) فعل  
«درگردانم»  
در جمله  
«می‌اندیشم که  
به لطایف الحیل  
و به هروجه  
که ممکن گردد  
بکوشم تا او  
را در گردانم»  
به صورت  
«منصرف  
کنم» معنی  
شده است که  
با توجه به  
فحوای کلام و  
سیاق سخن  
و نیز شواهد  
و سخنانی که  
به دنبال آن در  
اصل داستان  
می‌آید، این  
معنی چندان  
با اصل کلام  
و جمله و کل  
مطلب، سازگار  
نیست

### تحلیل روان‌شناختی شخصیت دمنه

از ویژگی‌های شخصیتی دمنه در طی داستان این گونه برمی‌آید که او مغرور و جاه‌طلب با زیرکی خاص خود است و این ویژگی او در داستان با صفات «حریص تر و بزرگ‌منش تر» نیز آمده است (مینوی، ۱۳۷۴: ۶۱). او در واقع می‌خواست با شکستن هنجارهای موجود در سلسله‌مراتب پایگاه‌های اجتماعی به شیر نزدیکی جوید<sup>۱</sup> و با توجه به ترس شیر از صدا و هیبت گاو، شیر را هم در تسلط خود داشته باشد و از او به‌عنوان دستاویزی برای رسیدن به مقاصد و اهداف خود بهره ببرد.

دمنه شخصیت و تصویری منفی در داستان دارد ولی از اراده‌ای محکم و استوار همراه با زیرکی برخوردار است و در پیش‌برد اهداف خود تا حد امکان از آن بهره می‌برد. او این موضوع را در اثنای داستان به‌خوبی نشان می‌دهد و برای آن نیز قصه‌های کوتاه از «زاغ و مار» بیان می‌کند که در ضمن آن حکایت بی‌خردی ماهی خوار را در برابر پنج پایک به تصویر می‌کشد.

دمنه پس از شکست هدف و خواست‌های خود در نزدیک شدن به شیر و به دست آوردن مقام، برای درد دل و به گونه‌ای چاره‌اندیشی نزد دوست دیرین و یک‌دل خود «کللیله» می‌رود ولی کللیله او را از ادامه این ماجرا باز می‌دارد. با توجه به شکست خوردگی دمنه در عین جاه‌طلبی و غرور-اندیشه نابود کردن گاو در فکر و ذهن او جای می‌گیرد و او خود این را در چند جای داستان با تأکید بیان می‌کند.

درواقع، دمنه با زیرکی و خوش‌زبانی باب دوستی را با شیر باز می‌کند و به گونه‌ای، مشاور و رایزن او می‌شود:

«چون دمنه از این سخن (سخن در باب آداب پادشاهی و خدمت‌کاری) فارغ شد اعجاب شیر بدو زیادت گشت و جواب‌های نیکو و ثناهای بسیار فرمود و با او الفتی تمام گرفت.» (کللیله و دمنه، مینوی: ۷۰)

اما با پیدا شدن گاو در صحنه‌های سیاسی، دمنه کم‌کم از مقام و جایگاه خویش تنزل می‌یابد و این را از درد دل او با کللیله می‌توان دریافت: «چون دمنه بدید که شیر در تقریب گاو چه ترهیب می‌نماید و هر ساعت در اصطفا و اجنبای وی می‌افزاید، دست حسد سرمه بیداری در چشم وی کشید و فروغ آتش خشم و غیرت در مفرش وی پراکند تا خواب و قرار از وی بشد. نزدیک کللیله رفت و گفت: ای برادر، ضعف رأی من می‌بینی؟ همت بر فراغ شیر مقصور گردانیدم و در نصیب خویش غافل بودم، و این گاو را به خدمت آوردم تا قربت و مکانت یافت و من از محل و درجت خویش بیفتادم.» (همان: ۷۴)

ادامه سخن خواهش دمنه از کللیله راه نجات و خلاص از این گردابی است که خود به‌وجود آورده است:

«دمنه گفت: چنین است و این کار من کردم، اکنون تدبیر خلاص من چگونه می‌بینی؟»

کللیله گفت: تو چه اندیشیده‌ای؟

گفت: می‌اندیشم که به لطایف الحیل و بدایع تمویهات گرد این غرض درآیم و به هروجه که ممکن گردد بکوشم تا او را در گردانم.» (همان: ۷۹)

همان‌طور که گفته شد، دمنه تحمل آن را ندارد که کسی را که خود معرف او بوده است، به جای خویش ببیند و مکان را برای او خالی گذارد. این، با غرور و جاهتگی که در وجود او جای گرفته سازگار نیست.

در ادامه می‌گوید: «من چون امیدوار باشم که به منزلت خویش باز رسم و جمال حال من تازه شود. طریق آن است که به حیلت در پی گاو ایستم تا پشت زمین را وداع کند و در دل خاک منزلتی آبادان گرداند.» (همان: ۸۰)

افعال و ترکیب‌هایی که در پایان جمله بالا گفته شد (پشت زمین را وداع کردن) و (در دل خاک منزل کردن) هر دو بیان‌گر این است که هدف دمنه چیزی جز کشتن و نابود کردن گاو نیست و او برای رسیدن به این هدف هر حیل‌های را به کار می‌بندد.

سخنان بعدی کللیله و پرسش‌های او از دمنه این معنی را که اندیشه کشتن گاو از طرف دمنه قطعی است، قوت می‌بخشد. کللیله با توجه به زور و توان گاو و نیز یار و همراهان او نوع کشتن گاو را از دمنه می‌پرسد:

کللیله می‌گوید: «دانستم. لکن چگونه در هلاک گاو سعی توانی پیوست و او را قوت از تو زیادت است و بار و معین بیش تر دارد.» (همان: ۸۱)

دمنه نیز به مکر و حیله خود اعتماد دارد و از آن به‌عنوان پشتوانه‌ای استوار یاد می‌کند و قصه خرگوش و شیر را به‌عنوان تأییدی بر آن ذکر می‌کند و نشان می‌دهد که زور و توان‌مندی جسمی را در برابر آن ناچیز می‌داند: «دمنه گفت: بدین معنا نشاید نگریت که بنای کارها به قوت ذات (جسم) و استیلا‌ی اعوان (یاران) نیست و آن چه به رأی و حیلت توان کرد، به زور و قوت دست ندهد.» (همان: ۸۱)

در ادامه، کللیله نکته دیگری را به دمنه گوش زد می‌کند: «گاو را که با قوت و زور، خرد و عقل جمع است به مکر با او چگونه دست توانی یافت؟ دمنه گفت: «چنین است لکن به من مغرور است و از من ایمن، به غفلت او را بتوانم افکند.» (همان: ۸۶)

در این‌جا دمنه این نکته را بیان می‌کند که از راه غدر و خیانت و از جایی که او فکر نمی‌کند (دوستی با گاو) می‌تواند او را براندازد. پس اندیشه منصرف کردن هیچ‌کس (نه گاو و نه شیر) در ذهن او جایی ندارد.

نکته دیگری که می‌تواند اندیشه کشتن گاو را از طرف دمنه توجیه کند، جمله‌ای است که کللیله در آخر صحبت‌های خود با دمنه بیان می‌کند: «اگر گاو را هلاک توانی کرد چنان‌که

رنج آن به شیر بازنگردد، وجهی دارد و در احکام خرد تأویل یافته می‌شود.» (همان: ۸۸)

با توجه به جملات و سخنانی که در شناخت شخصیت دمنه بیان شد، می‌توان به این نکته پی برد که فعل «درگردانم» در جمله «می‌اندیشم که به لطایف‌الحیل و به هروجه که ممکن گردد او را درگردانم» معنای «واژگون کردن» و مجازاً «از بین بردن» را می‌رساند و توضیح «منصرف کردن» درباره این فعل در جمله یادشده معنادار به نظر نمی‌رسد. برای توضیح بیش‌تر به بحث درباره ساختار فعل و ذکر شواهدی از دیگر متون ادبی در تأیید معنای یاد شده می‌پردازیم.

### ساختار فعل

درگشتن، درگردیدن و درگرداندن (درگردانیدن) این هر سه مصدر دارای یک بن و ریشه ولی در ساختارهای گوناگون هستند. درگشتن و درگردیدن دو گونه مصدر به ترتیب از نوع ماضی و مضارع هم هستند که معنای یکسانی دارند. درگرداندن یا درگردانیدن گونه دیگری از مصدر «درگردیدن» است که با تک‌واژ «ان» از حالت ناگذرای به گذرایی تبدیل شده است.

در ابتدا هریک از مصادر بالا را به همراه معنای آن بیان می‌کنیم و برای توضیح بیش‌تر، مثال یا مثال‌هایی ذکر خواهیم کرد که در درک و دریافت معنای فعل «درگردانم» ما را یاری دهند.

درگشتن: در لغت‌نامه دهخدا «واژگون شدن» و «از بالا افتادن» معنا شده است.

در قصه «باخه و بطان» از «باب شیر و گاو»، آن‌جا که بطان، باخه را به اوج آسمان برده‌اند و مردمان از این صحنه به شگفت آمده‌اند و زبان به باخه دراز کرده‌اند: «باخه خویشتن نگاه داشت، آخر بی‌طاقت گشت و گفت: «تا کور شوید.» دهان گشودن همان بود و از بالا درگشتن.» (همان: ۱۱۲)

درگردیدن: همان‌طور که گفته شد، این مصدر با «درگشتن» از یک‌گونه است با معنای یک‌سان، ولی «درگردیدن» با توجه به گونه مضارع ساخته شده است. توضیح این‌که برخی از افعال دارای دو مصدر یا ریشه فعل‌اند که یکی از نوع ماضی و دیگری از نوع مضارع است؛ مانند «درنوشتن» (طی کردن و پیچیدن) و «درنوردیدن» (طی کردن، پیچیدن). این مصدر در لغت‌نامه دهخدا «افتادن و درغلتیدن» معنا شده است:

قمری از بی‌وطنی چند به هر درگردد  
لطف معشوق چه شد سرو چمن درگردد

(محمدسعید اشرف، گرفته شده از فرهنگ آندراج)

هم‌چنین معنای دیگری از قبیل نگون گشتن، سرنگون شدن، افکنده شدن، درواگشتن برای آن بیان شده است:

بدان تا لشکر از من برنگردد  
بنای پادشاهی درنگردد  
و نیز: چه پیش آرد زمانه کان نگردد  
چه افزارد و زمین کان درنگردد  
و: نگردم از تو تا بی‌سر نگردم  
ز تو تا درنگردم، برنگردم (همه ابیات از خسرو و شیرین نظامی)

هم‌چنین در این لغت‌نامه، برای این مصدر، معنای کنایی ویران شدن و خراب شدن نیز آمده است:

ز گردون جام عیشم چند در خون جگر گردد  
از این درگشته یک ساعت نیاسودم که درگردد

(ناظم تبریزی، برگرفته از فرهنگ آندراج)

درگرداندن (درگردانیدن): این مصدر نیز با تک‌واژ (ان) از حالت ناگذرا به گذرا تبدیل شده و در لغت‌نامه دهخدا سرنگون کردن، واژگون کردن و ویران کردن معنا شده است: مؤلف «مجموع‌التواریخ و القصص» می‌گوید: «پس طوفان برآمدن گرفت از بالا و زبر. پسر نوح، کنعان، و به دیگر روایت نام او یام، در کشتی نشست و با خود گفت چون آب غلبه گیرد بر کوه گریزم. نوح گفت: لا عاصم الیوم من امرالله الا من رحم. اندرین سخن بود که موجب آب طوفان او را درگردانید.

(لغت‌نامه دهخدا، ذیل پسر نوح)

مثال دیگر: «بار در کشتی نهاد و خود درنشست، روزی دو سه بر روی دریا میراند، ناگاه بادی مخالف از هر جانب برآمد، سفینه را درگردانید.» (مرزبان بن رستم، ۱۳۷۵: ۱۰۵)

در جای دیگری از داستان شیر و گاو آمده است: «شیر گفت: آن را بر ضعف حمل نتوان کرد و بدان فریفته نشاید گشت که بادی سخت گیاهی ضعیف را بیفگند و درختان قوی را دراندازد و کوشک‌های محکم را درگرداند.» (کلیله و دمنه: ۷۲)

### پی‌نوشت

۱. با توجه به سخنان کلیله که: «ما از آن طبقه نیستیم که به مفاوضت ملوک مشرف تواند شد تا سخن ایشان به نزدیک پادشاهان محل استماع تواند یافت (کلیله و دمنه، مینوی: ۶۲) و نیز: «هر طایفه را منزلتی است و ما از آن طبقه نیستیم که این درجات را مرشح توانیم بود و در طلب آن قدم توانیم گذارد.» (همان: ۶۳)

### منابع

۱. ابوالمعالی نصرالله منشی؛ کلیله و دمنه، به تصحیح مجتبی مینوی، چاپ سیزدهم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۴.
۲. دهخدا، علی‌اکبر؛ لغت‌نامه، چاپ جدید، انتشارات دانشگاه، ۱۳۷۳.
۳. مرزبان بن رستم؛ مرزبان‌نامه، به تصحیح خلیل خطیب رهبر، چاپ ششم، انتشارات صفی‌علیشاه، ۱۳۷۵.
۴. نظامی گنجوی؛ خسرو و شیرین، به تصحیح وحید دستگردی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی.
۵. ادبیات فارسی (۳)؛ رشته ادبیات و علوم انسانی، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی.

فعل «درگردانم»  
در جمله  
«می‌اندیشم که  
به لطایف‌الحیل  
و به هروجه که  
ممکن گردد او را  
درگردانم» معنای  
«واژگون کردن»  
و مجازاً «از  
بین بردن»  
را می‌رساند  
و توضیح  
«منصرف کردن»  
درباره این فعل  
در جمله یادشده  
معنادار به نظر  
نمی‌رسد

